

مُلْحَةُ الْأَعْرَابِ

تأليف:

ابومحمد قاسم بن علي مريري بصرى

وفات:

سال ۵۶ هجرى قمرى

ترجمه و شرح:

سيد مسلم تفت دار

مدرسه اميريه

جزيره قشم – گياهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَابُ: الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ

٩٩. وَإِنْ فَتَحْتَ التُّطْقَ بِاسْمِ مُبْتَدَأٍ فَارْفَعُهُ وَالْأَخْبَارَ عَنْهُ أَبَدًا

١٠٠. تَقُولُ مِنْ ذَلِكَ: زَيْدٌ عَاقِلٌ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَالْأَمِيرُ عَادِلٌ

١٠١. وَلَا يَحُولُ حُكْمُهُ مَتَى دَخَلَ لَكِنْ عَلَى جُمْلَتِهِ وَهَلْ وَبَلْ

بَابُ: تَقْدِيمُ الْخَبَرِ

١٠٢. وَقَدَّمَ الْأَخْبَارَ إِذْ تَسْتَفْهِمُ كَقَوْلِهِمْ: أَيْنَ الْكَرِيمُ الْمُنْعِمُ؟

١٠٣. وَمِثْلُهُ: كَيْفَ الْمَرِيضُ الْمُدْنَفُ؟ وَأَيُّهَا الْعَادِي مَتَى الْمُنْصَرَفُ؟

١٠٤. وَإِنْ يَكُنْ بَعْضُ الظُّرُوفِ الْخَبْرًا فَأُولَ النَّصْبِ وَدَعُ عَنْكَ الْمِرَا

١٠٥. تَقُولُ: زَيْدٌ خَلَفَ عَمْرٍو قَعْدًا وَالصَّوْمُ يَوْمَ السَّبْتِ وَالسَّيْرُ غَدًا

١٠٦. وَإِنْ تَقُلْ: أَيْنَ الْأَمِيرُ جَالِسٌ وَفِي فِنَاءِ الدَّارِ بَشْرٌ مَائِسٌ

١٠٧. فَجَالِسٌ وَمَائِسٌ قَدْ رُفِعَا وَقَدْ أُجِيزَ الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ مَعَا

بَابُ: الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ

۹۹. وَإِنْ فَتَحْتَ التُّنْقَ بِاسْمِ مُبْتَدَأٍ فَارْفَعُهُ وَالْأَخْبَارَ عَنْهُ أَبَدًا

۱۰۰. تَقُولُ مِنْ ذَلِكَ: زَيْدٌ عَاقِلٌ وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَالْأَمِيرُ عَادِلٌ

۱۰۱. وَلَا يَحْوُلُ حُكْمُهُ مَتَى دَخَلَ لَكِنَّ عَلَى جُمْلَتِهِ وَهَلْ وَبَلْ

۹۹. هرگاه کلام را با اسم مبتدا آغاز کردی پس آن را و خبر از آن را همیشه مرفوع

بگردان.

۱۰۰. می گویی: (مثال) از آن: زید دانا است. صلح بهتر است. امیر عادل است.

۱۰۱. و حکمش تغییر نمی خورد هرگاه "لَكِنَّ" و "هَلْ" و "بَلْ" بر جمله‌ی آن داخل شد.

شرح:

جمله‌ی اسمیه، مبتدا و خبر اعراب کرده می شود. مانند: الصُّلْحُ خَيْرٌ.

الصُّلْحُ: مُبْتَدَأٌ، مَرْفُوعٌ بِالْإِبْتِدَاءِ وَعَلَامَةٌ رَفْعِ الضَّمَّةِ. خَيْرٌ: خَبَرٌ، مَرْفُوعٌ وَعَلَامَةٌ

رَفْعِ الضَّمَّةِ.

اگر قبل از جمله‌ی اسمیه، حروفی همانند: "لَكِنَّ" و "هَلْ" و "بَلْ" بیایند در اعراب آن

تغییری ایجاد نمی شود.

بَابُ: تَقْدِيمُ الْخَبَرِ

١٠٢. وَقَدَّمَ الْأَخْبَارَ إِذْ تَسْتَفْهِمُ كَقَوْلِهِمْ: أَيْنَ الْكَرِيمِ الْمُنْعَمُ؟
١٠٣. وَمِثْلُهُ: كَيْفَ الْمَرِيضِ الْمُدْنَفُ؟ وَأَيُّهَا الْعَادِي مَتَى الْمُنْصَرَفُ؟

١٠٢. و خبر را مقدم کن هرگاه سوال گرفتی. مانند گفته‌ی آنان: بزرگوارِ انعام‌دهنده کجاست؟

١٠٣. و مانند آن: بیمار بستری شده چگونه است؟ و ای رونده در بامدادان! بازگشت کی است؟

شرح:

جاهایی که واجب است خبر در صدر کلام بیاید و بر مبتدا مقدم شود:

(۱) خبر، اسم استفهام شود. زیرا اسم استفهام جایش در صدر کلام است و نمی‌توان آن را در آخر کلام آورد. مانند: **أَيْنَ زَيْدٌ؟**

أَيْنَ: خبر مقدم. **زَيْدٌ:** مبتدا موخر. اگر جواب بدهیم می‌بینیم که اسم استفهام، مکان خبر واقع می‌شود: **أَيْنَ زَيْدٌ؟ زَيْدٌ فِي الدَّارِ.**

مثال‌های دیگر:

كَيْفَ أَنْتَ؟ أَنَا بِخَيْرٍ.

مَتَى الصِّيَامُ؟ الصِّيَامُ يَوْمَ السَّبْتِ.

مَنْ أَنْتَ؟ أَنَا مُحَمَّدٌ.

(۲) اگر خواسته باشیم که مبتدا را محصور کنیم. **إِنَّمَا عِنْدَكَ زَيْدٌ^۱.**

۱. حصر یعنی مخصوص گردانیدن چیزی به چیز دیگر. حصر با دو آدات "إِلَّا" و "إِنَّمَا" اتفاق می‌افتد. در حصر کردن با "إِلَّا" باید نفی متقدم شود و بعد از "إِلَّا" محصور واقع گردد. مانند: مَا زَيْدٌ إِلَّا عِنْدَكَ. در این عبارت "عِنْدَكَ" محصور نامیده می‌شود بدین معنا که "عِنْدَكَ" به "زَيْدٌ" مخصوص گردانیده شده است. یعنی: زید هیچ جایی نیست مگر نزد تو. اما اگر عبارت را عکس کنیم: مَا عِنْدَكَ إِلَّا زَيْدٌ. در این صورت "زَيْدٌ" محصور است. بدین معنا که زید مخصوص به "عِنْدَكَ" گردانیده شده است. یعنی: نزد تو هیچ احدی وجود ندارد مگر زید. مثالی دیگر: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ. در اینجا محصور رسول است. و رسالت به محمد اختصاص داده شده است. یعنی: هیچ احدی پیامبر نیست مگر محمد. حصر با "إِنَّمَا": در "إِنَّمَا" محصور در آخر واقع می‌شود. مانند: إِنَّمَا زَيْدٌ عِنْدَكَ. در این عبارت "عِنْدَكَ" که در آخر واقع شده؛ محصور نامیده می‌شود. و معنای آن همان‌گونه که در بالا گذشت: زید هیچ جایی نیست مگر نزد تو.

(۳) اگر در مبتدا ضمیر متصلی باشد که برگشت آن به خبر باشد. مانند: **أَمَّ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**. در این عبارت، ضمیر متصل **هَاء** که به مبتدا: **أَقْفَالُ** چسبیده، برگشت آن به خبر مقدم: **عَلَى قُلُوبٍ** است. پس واجب است که ابتدا خبر ذکر کرده شود تا اینکه بتوانیم ضمیر را به آن برگشت دهیم.

(۴) هرگاه تأخیر خبر، شنونده را به شک و غلط آشکاری واقع سازد. مانند: **فِي الدَّارِ رَجُلٌ**. این عبارت واضح است که از نشستن مردی خبر می‌دهیم. بنابراین "رَجُلٌ" مبتدا مؤخر و "فِي الدَّارِ" خبر مقدم شده است.

اما اگر بگوییم: **رَجُلٌ فِي الدَّارِ**. عبارت دو پهلوئی خواهد شد و نمی‌توان فهمید که از نشستن مردی دارد خبر می‌دهد یا مرادش این است که "فِي الدَّارِ" صفت "رَجُلٌ" است. در عبارت "رَجُلٌ فِي الدَّارِ" همچنین می‌توان تعلیل آورد: چون "رَجُلٌ" نکره است و با نکره نمی‌توان جمله را آغاز کرد. بنابراین باید خبر مقدم کرده شود.

اعراب سه مثالی که در بیت ۱۰۴ و ۱۰۵ آورده شد:

أَيْنَ الْكَرِيمِ الْمُنْعِمُ؟ با پاسخ دادن به سوال، اعراب اسم استفهام معلوم می‌گردد. زیرا پاسخ، مکان استفهام واقع می‌شود: **أَيْنَ الْكَرِيمِ الْمُنْعِمُ؟ الْكَرِيمِ الْمُنْعِمُ أَمَامَكَ**. بنابراین چون "أَمَامَكَ": ظرف و مضاف الیه متعلق به خبر محذوف شده پس "أَيْنَ" نیز همین اعراب می‌گیرد. **الْكَرِيمُ**: مبتدا. **الْمُنْعِمُ**: صفت برای **الْكَرِيمِ**.

كَيْفَ الْمَرِيضُ الْمُدْنَفُ؟ الْمَرِيضُ الْمُدْنَفُ فِي الْمُسْتَشْفَى. چون "فِي الْمُسْتَشْفَى": جار و مجرور متعلق به خبر محذوف شده پس "كَيْفَ" نیز همین اعراب می‌گیرد. **الْمَرِيضُ**: مبتدا. **الْمُدْنَفُ**: صفت برای **الْمَرِيضُ**.

أَيُّهَا الْغَادِي، مَتَى الْمُنْصَرَفُ؟ الْمُنْصَرَفُ يَوْمَ السَّبْتِ. چون "يَوْمَ السَّبْتِ": ظرف و مضاف الیه متعلق به خبر محذوف شده پس "مَتَى" نیز همین اعراب می‌گیرد. **الْمُنْصَرَفُ**: مبتدا. **أَيُّ**: حرف ندا. **هَا**: برای تنبیه. **الْغَادِي**: منادا.

اما اگر عبارت را عکس کنیم: **إِنَّمَا عِنْدَكَ زَيْدٌ**. در این صورت "زَيْدٌ" که در آخر واقع شده؛ محصور است. بدین معنا که زید مخصوص به "عِنْدَكَ" گردانیده شده است. یعنی: نزد تو هیچ احدی وجود ندارد مگر زید. حال اگر این معنا مد نظر ما باشد پس چاره‌ای نداریم جز اینکه خبر را بر مبتدا مقدم کنیم و بگوییم: **إِنَّمَا عِنْدَكَ زَيْدٌ**.

اگر بعد از اسم استفهام، فعل آمد؛ اسم استفهام مبتدا می‌شود. مانند: **أَيْنَ تَسْكُنُ؟**
اگر بعد از اسم استفهام، جار و مجرور یا ظرف آمد و فعلی وجود نداشت؛ اسم استفهام
مبتدا می‌شود. مانند: **كَمْ مَعَكَ دِرْهَمًا؟ مَنْ فِي الدَّارِ؟**

جاهانی که واجب است خبر حذف شود:

(۱) بعد از قسم صریح:

لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

لَعْمَرُكَ: لام: لام ابتدا. **عَمْرُ:** مبتدا، خبر آن محذوف است و تقدیر: **لَعْمَرُكَ قَسَمِي.** کاف
خطاب: مضاف الیه.

(۲) بعد از **لَوْلَا:** حرف امتناع لوجود.

لَوْلَا زَيْدٌ لَهْلَكَ عَمْرُو. اگر زید نبود یا وجود نداشت عمرو هلاک می‌شد. پس وجود زید
باعث شده که هلاکت عمرو ممتنع باشد.

لَوْلَا: حرف امتناع لوجود. **زَيْدٌ:** مبتدا. خبر آن محذوف است و تقدیر: **لَوْلَا زَيْدٌ مَوْجُودٌ.**
لَ: واقعه در جواب **لَوْلَا.** **هَلَكَ:** فعل ماض. **عَمْرُو:** فاعل. و این جمله، جواب **لَوْلَا** غیر جازم
است.

لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ. اگر شما نبودید یا وجود نداشتید ما مؤمن بودیم. پس وجود شما
سبب شد که ایمان آوردن ما ممتنع باشد.

لَوْلَا: حرف امتناع لوجود. **أَنْتُمْ:** مبتدا. خبر آن محذوف است و تقدیر: **لَوْلَا أَنْتُمْ**
مَوْجُودُونَ. **لَ:** واقعه در جواب **لَوْلَا.** **كُنَّا:** فعل ماض ناقص، اسم خود را مرفوع و خبر خود را
منصوب می‌کند. مبنی بر سکون است و نا ضمیر متصل محلا مرفوع، اسم کان. **مُؤْمِنِينَ:**
خبر کان و منصوب و علامت نصب آن یاء است. نون عوض از تنوین در اسم مفرد آمده
است. و این جمله، جواب **لَوْلَا** غیر جازم است.

(۳) قبل از حالی که صلاحیت ندارد خبر واقع شود. مانند: **ضَرَبِي زَيْدًا قَائِمًا.** زدن من به
زید در حالت ایستاده حاصل شد یا بوقوع پیوست.

ضَرَبَ: مبتدا. سی: مضاف الیه. **زَيْدًا:** مفعول به برای **ضَرَبَ** که مصدر است. خبر
محذوف است و تقدیر: **ضَرَبِي زَيْدًا حَاصِلًا.** **قَائِمًا:** حال. و تقدیر کامل جمله: **ضَرَبِي زَيْدًا**

حَاصِلٌ إِذَا كَانَ قَائِمًا. پس حاصل خبر برای زید شده و اذا: ظرف زمان و كان: فعل ماضی تام و فاعل آن هو که به زید بازمی‌گردد. قائما: حال از ضمیر در کان.

جملاتی که بر این سبک می‌آیند خبر آنها واجب الحذف است. اما اگر حالی بیاید که صلاحیت خبر دارد پس باید آن را خبر و مرفوع قرار داد. مانند: **ضَرَبِي زَيْدًا شَدِيدًا.**

در این جمله، نمی‌توان شدید را حال قرار داد زیرا صلاحیت خبر دارد و می‌توان گفت: **ضَرَبِي شَدِيدًا.** زدن من شدید است. بنابراین شدید خبر است و هرگز نمی‌توان آن را حال اعراب کرد.

اما مثال اول: **ضَرَبِي زَيْدًا قَائِمًا.** در این جمله، قائما را باید حال اعراب کنیم زیرا صلاحیت ندارد که آن را خبر قرار دهیم و نمی‌توان گفت: **ضَرَبِي قَائِمًا.** زدن من ایستاده است. ملاحظه می‌کنیم که اگر آن را خبر قرار دهیم هیچ معنایی ندارد در نتیجه واجب است که خبر را تقدیر کنیم و قائما را حال قرار دهیم.

(۴) بعد از واو عطفی بیاید که معنای معیه در آن نهفته باشد و معطوف بر مبتدا شود. مانند: **كُلُّ صَانِعٍ وَمَا صَنَعَ.**

اعراب آن: **كُلُّ:** مبتدا. **صَانِعٍ:** مضاف الیه. **وَ:** حرف عطف. **مَا:** مصدریه. **صَنَعَ:** فعل ماضی، فاعل: هو. ما مصدریه، جمله را در قالب مصدر می‌برد و بر **كُلُّ** معطوف می‌شود و تقدیر: **كُلُّ صَانِعٍ وَصَنَعَتْهُ.** خبر محذوف، و تقدیر آن: **كُلُّ صَانِعٍ وَصَنَعَتْهُ مَقْرُونَانِ.**

مثال‌های دیگری پیرامون این موضوع که همانند فوق اعراب کرده می‌شوند:

كُلُّ عَمَلٍ وَجَزَاءُهُ. تقدیر آن: **كُلُّ عَمَلٍ وَجَزَاءُهُ مَقْرُونَانِ.**

كُلُّ ثَوْبٍ وَقِيَمَتُهُ. تقدیر آن: **كُلُّ ثَوْبٍ وَقِيَمَتُهُ مَقْرُونَانِ.**

۱۰۴. وَإِنْ يَكُنْ بَعْضُ الظُّرُوفِ الخَبْرًا فَأُولَئِهِ النَّصَبُ وَدَعَّ عَنْكَ المِرَا
 ۱۰۵. تَقُولُ: زَيْدٌ خَلْفَ عَمْرٍو قَعْدًا وَالصَّوْمُ يَوْمَ السَّبْتِ وَالسَّيْرُ غَدًا

۱۰۴. و اگر بعضی از ظرف‌ها خبر باشند پس آن‌ها را نصب بده و شک و جدل را رها ساز.

۱۰۵. می‌گویی: زید پشت سر عمرو نشست و روزه روز شنبه است و حرکت کردن فرداست.

شرح:

هرگاه خبر، ظرف واقع شد منصوب به ظرفیه کرده می‌شود. مانند: السَّيْرُ غَدًا: السَّيْرُ: مبتدا. غَدًا: ظرف زمان، منصوب به ظرفیه، متعلق به خبر محذوف، تقدیر آن: كَائِنٌ أَوْ اسْتَقَرَّ.

تنبیه:

زَيْدٌ خَلْفَ عَمْرٍو: زید پشت سر عمرو قرار دارد. این مثال صحیح است. اعراب آن: زَيْدٌ: مبتدا. خَلْفٌ: ظرف مکان، منصوب به ظرفیه، متعلق به خبر محذوف، تقدیر آن: كَائِنٌ أَوْ اسْتَقَرَّ. عَمْرٍو: مضاف الیه.

اما حریری رحمه الله مثال زد: زَيْدٌ خَلْفَ عَمْرٍو قَعْدًا: زید پشت سر عمرو نشست. الف در قَعْدًا برای اطلاق است. اعراب آن: زَيْدٌ: مبتدا. خَلْفٌ: ظرف مکان متعلق به: قَعْدًا.

عَمْرٍو: مضاف الیه. قَعْدًا: فعل ماضی، فاعل آن: هو. و جمله محلا مرفوع، خبر برای مبتدا. ملاحظه می‌کنیم که این مثال جایگاهش این‌جا نیست. اما احتمال قریب به یقین که حریری رحمه الله قَعْدًا را برای تکمیل بیت آورده است و مثال وی جمله‌ی: زَيْدٌ خَلْفَ عَمْرٍو باشد. زیرا در شرحی که خود ایشان بر ملحۃ الاعراب نگاشته؛ آورده است: زَيْدٌ خَلْفَكَ. و از قَعْدًا نامی نمی‌برد.